



غ. داوود
(منوچهر صفا)

اندر آداب و احوال



کتاب اندر آداب و احوال مجموعه‌ای از طنزهای انتقادی-اجتماعی منوچهر صفاست که با نام مستعار "غ. داوود" در ده‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ در مجلات علم و زندگی، کتاب هفته و فردوسی منتشر کرده است. منوچهر صفا در این کتاب در مقام یک راوی عادی و البته آگاه به جهان بیرون (بخوانیم فرهنگ دیگری) و هوشیار به جهان درون (بخوانیم فرهنگ خودی) از تناقض‌های فرهنگی سخن می‌گوید و با نکته‌سنجی و طنزآوری بی‌مانند به هجو مظاهر مدرنیستی زندگی روزمره ایرانی می‌پردازد. از این رو، یکی از مضامین اصلی آثار او در این کتاب، نمایاندن تناقض میان سنت و مدرنیته درونی‌نشده و شبه‌مدرنیسمی است که مشخصاً از اواسط دهه ۱۳۳۰ آغاز می‌شود. کار مؤلف در این اثر بازنمایی عمق ابتدالی زندگی کاریکاتوریستی آدم‌های گرفتار در چنبره روابط بیمارگونه با محیط است که فاصله میان فضایل پذیرفته اجتماعی و واقعیت‌های موجود و رابطه معکوس میان آنچه هست و آنچه سوادیش را در ذهن دارند، موقعیتی طنزآمیز به وجود می‌آورد. در چنین فضایی است که عبارت "حفت عمومی" و ادعای نظارت حکومت وقت بر اخلاق، مضحک‌های پیش نیست که تنها می‌شود آن را دستمایه طنز قرار داد.



کتابخانه کانون

۱۸۰۰۰ تومان



تعمیر و بازسازی طابع جلد: محمدرضا آقاچیان



غ. داوود

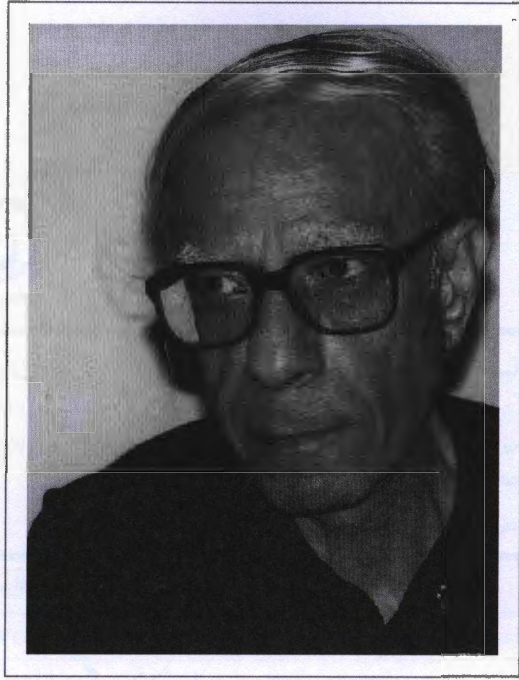
(منوچهر صفا)

اندر آداب و احوال



فرهنگ جاوید





منوچهر صفا
(غ. داوود)
۱۳۸۷ - ۱۳۱۱



فرهنگ جاوید

دفتر مرکزی: تهران، میدان امام حسین، خیابان صفای شرقی، کوچه شهید احمد جاوید
شماره ۱۷، طبقه سوم ————— صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۴۳۱

تلفن: ۳۳۳۱۵۰۳۸ ————— www.Farhang-eJavid.com

Manoochehr Safaa

On The Rituals

Farhang-e Javid Publication, 2015

اندراآداب و احوال

غ. داوود (منوچهر صفا)

مجموعه فرهنگ و علوم انسانی ————— دبیر مجموعه: علیرضا جاوید

ناشر: انتشارات فرهنگ جاوید ————— مدیر هنری، طراح جلد: محمداقبر جاوید

صفحه آرا: احمد جاوید ————— لیتوگرافی: ایده پردازان نسیم

چاپ متن: معرفت ————— چاپ جلد: تنها ————— صحافی: رثوف

چاپ اول: ۱۳۹۴ ————— تعداد: ۱۰۰۰ نسخه ————— قیمت: ۱۸,۰۰۰ تومان

کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات فرهنگ جاوید محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

Safaa, Manoochehr, 1932-2008.

صفا، منوچهر، ۱۳۱۱-۱۳۸۷.

اندراآداب و احوال، غ. داوود (منوچهر صفا)، تهران: فرهنگ جاوید، ۱۳۹۴.

۱۳۱ ص. (مجموعه فرهنگ و علوم انسانی)

ISBN: 978-600-6182-66-7

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۸۲-۶۶-۷

اندرو آداب و احوال

عنوان اصلی:

طنز فارسی، قرن ۱۴.

۸۶۷/۶۲ - ۳۷۲۷۰۰۰

PIR ۸۱۳۱/۲۳۳۱۲ الف ۱۳۹۳

فهرست

۹	یادداشت ناشر
۱۳	اندر احوال اولیای اطفال دبستانی
۲۵	اندر آداب حفظ عفت عمومی
۳۳	اندر احوال هجده سالگان
۳۹	اندر عوالم کودکی
۴۹	کیمیاگری در خیابان
۵۵	اندر احوال باب پنجم گلستان
۶۵	اندر آداب صنعت زنده خواری
۷۳	اندر مراسم مردن
۸۷	جغرافیای طبیعی و انسانی ششم
۹۷	یر سر دوراهی
۱۰۷	مژده غم انگیز
۱۱۵	گفت وگویی منوچهر صفا با "غ. داوود"

یادداشت ناشر

بسیار شکیبیا و مهربان و اغلب خاموش بود. روشن بینی و انصاف او در داوری نمونه بود و همین ویژگی ها او را از فضای پرغوغا و از غوغاییان زمانه دور می کرد. در سخن گفتن، نکته سنجی و طنزآوری فراوان داشت (فصلنامه بخارا، مرداد ۱۳۸۷). غ. داوود نام مستعار منوچهر صفاست که نوشته های طنزآمیز خود را در مجلات علم و زندگی، کتاب هفته و فردوسی منتشر می کرد.

کتاب اندر آداب و احوال تنها مجموعه طنز این نویسنده است و شامل آثار داستان گونه انتقادی-اجتماعی اوست که در دهه های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ تحریر کرده است. منوچهر صفا در این کتاب در مقام یک راوی عادی و البته آگاه به جهان بیرون (بخوانیم فرهنگ دیگری) و هوشیار به جهان درون (بخوانیم فرهنگ خودی) از تناقض های فرهنگی سخن می گوید و به هجو مظاهر مدرنیستی زندگی روزمره ایرانی می پردازد. از این رو، یکی از مضامین اصلی آثار او در این کتاب، نمایاندن تناقض میان سنت و مدرنیته درونی نشده و شبه مدرنیسمی است که مشخصاً از اواسط دهه ۱۳۳۰ آغاز می شود. کار مؤلف در این اثر بازنمایی عمق ابتذال زندگی کاریکاتوریستی آدم های گرفتار در چنبره روابط بیمارگونه با محیط است که فاصله میان فضایل پذیرفته اجتماعی

و واقعیت‌های موجود و رابطه معکوس میان آنچه هست و آنچه سودایش را در ذهن دارند، موقعیتی طنزآمیز به وجود می‌آورد. در چنین فضایی است که عبارت "عفت عمومی" و ادعای نظارت حکومت وقت بر اخلاق، مضحکه‌ای بیش نیست که تنها می‌شود آن را دستمایه طنز قرار داد.

توجه به صناعت و ساختار کتاب اندر آداب و احوال و توجه جدی مؤلف به پس‌زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و نگاه بی‌طرفانه و عمیق به پدیده‌های اجتماعی، منوچهر صفا ("غ. داوود") را از دو گروه از طنزنویسان هم‌دوره‌اش متمایز می‌سازد: گروه اول، برخی فکاهی‌نویسانی هستند که در سطح پدیده‌های اجتماعی مانده‌اند و نگاه کاونده ندارند و گروه دوم طنزنویسانی هستند که نگاه آنان به طنز، کارکردگرایانه است. از این‌رو، سودای آرایه پیام و داشتن تعهد و مسئولیت هنرمندانه، آنان را به بیانیه‌نویسی سوق داده است که نتیجتاً توجه به صناعت و ساختار ادبی قربانی شده است (رؤیا صدر، «اندر آداب و احوال طنزی به وسعت فاجعه»، سالنامه گل آقا، ۱۳۸۶، ص. ۶۵).

متن کتاب حاضر نخستین بار در تابستان ۱۳۵۷ منتشر شده که فقط شامل ۷ باب از نوشته‌های ایشان بوده است. اما در چاپ جدید، به غیر از شعر "خلیم‌نامه"، تمام نوشته‌های طنز ایشان که در دسترس بوده و مجموعاً ۱۲ باب را دربرمی‌گیرد، جمع‌آوری شده است. ناشر به رسم امانت سبک نوشته‌ها را حفظ کرده و به جز یک‌دست کردن رسم الخط و اصلاح سجاوندی‌ها هیچ‌گونه دخل و تصرفی در متن نکرده است.

علیرضا جاوید

زمستان ۱۳۹۳

۴

اندر آداب و احوال

اندر احوال اولیای اطفال دبستانی

در این دوره و انفساً گرفتاری‌هایی برای آدم پیش می‌آید که هیچ‌کاری در برابرش نمی‌شود کرد. ناچار باید سوخت و ساخت. از جمله این گرفتاری‌ها یکی این است که آدم در خانه‌اش کودک دبستانی یا جوانک دبیرستانی داشته باشد. فقیر هم همچو دردی دارم و چیزی نمانده که سر به کوه بگذارم ولی چون جزء "الکاظمین الغیظ" هستم همه را تحمل کرده‌ام. این را بگویم که نه درس خوانم و نه درس بده و چیزی هم از قاره نامکشوف وزارت جلیله معارف سردر نمی‌آورم. اما این قدر می‌دانم که خانه ما مرکز جزویحث و داد و فریاد و گاهی کار دسته‌جمعی است و همه به این علت که خواهری دارم که در کلاس اول دبیرستان به فراگرفتن "علم و معرفت" مشغول است. اما گویا همه ما وظیفه داریم که از کار و زندگی مان دست بکشیم تا این بزرگوار "علم و معرفت" را درست یاد بگیرد. فقیر شخصاً مأموریت‌هایی را انجام می‌دهم که تصور نمی‌کنم در تاریخ تعلیم و تربیت سابقه داشته باشد. فی‌المثل همین چند روز پیش سه-چهار ساعت در خیابان نادری و فردوسی دنبال لوزالمعده گشتم.

تعجب ندارد، عرض کردم که مأموریت بی سابقه‌ای بود. قضیه این است

که ظاهراً تحت تأثیر "نهضت فرهنگی" اخیر درس‌های مدرسه علاوه بر حفظ‌کردنی، کشیدنی هم شده‌اند. از بهداشت گرفته تا فیزیک و شیمی و طبیعی و غیره همه را باید در دفتر نقاشی کنند. فقط مانده است قرائت فارسی و یکی-دو درس دیگر که امید می‌رود آن‌ها هم به زودی در این قلمرو وارد شوند. البته قضیه به همین جا ختم نمی‌شود بلکه باید عکسی هم "مناسب حال" در کنار نقاشی چسبانند. موضوع لوزالمعده هم از همین مقوله است و فقیر چند ساعت مجلات کهنه فرنگی را در ته دکان‌های تاریک ورق زدم تا توانستم در یک صفحه آگهی دوا و درمان، لوزالمعده‌ای "مناسب حال" پیدا کنم. این است که هر روز دنبال نخودسیاه می‌روم. یک روز گوش و یک روز کیسه صفرا. خلاصه این‌که تا آخر سال باید عکس تمام اعضا و جوارح انسانی و انواع کلم و قورباغه و گلابی و لاک‌پشت را پیدا کنم.

از خیاطی و کاردستی چیزی نمی‌گویم، چه این وظیفه مادر است که دایم یک دستش به فتیله چراغ باشد و دست دیگرش به قرقره و سوزن و نمونه‌های پارچه، تا فرزند برومندش به زیور همه هنرها آراسته گردد و در آینده فرزندان برومندتر به مام وطن تحویل دهد.

باری، هفته گذشته ما سد سکندر را شکستیم و مسئله رنگ‌آمیزی نقشه ایران را حل کردیم. بهتر بگویم مسئله در غیاب من حل شد. این نقشه مدت پانزده روز روی میز برادر کوچکم در اداره‌اش بود و می‌توان گفت که تمام کارمندان اداره، اعم از دون پایه و عالی‌رتبه، در این امر خیر به او کمک کردند تا بتواند سرحدات میهن عزیز را به دقت رسم کند و احیاناً از این بابت ذره‌ای از خاک وطن عزیز به تاراج نرود. خلاصه این‌که هرطور بود نقشه به خانه آمد و قرار شد هرکس خوشنویس تراست اسامی را بنویسد. فقیر و اخوی مسابقه‌ای دادیم و مادر را هم داور کردیم. در نتیجه معلوم شد که اخوی باید اسامی کشورهای همسایه و استان‌ها را با حروف کیش دار بنویسد و من شهرها و ده‌کوره‌ها را قلمی کنم. این کار به خوبی و خوشی تمام شد. ولی از بخت بد وقتی مسئله رنگ‌آمیزی به میان آمد اختلاف بالا گرفت. اخوی جوان است و طبعاً رنگ‌های تند را می‌پسندد. فقیر هم کمی قدیمی است و مسالمت‌جو.

یادش به خیر زمانی که ما نقشه رنگ می‌زدیم، ساحل بحر خزر را مغزیسته‌ای می‌کردیم و کرمان را قهوه‌ای و خراسان را زرد. اما با این استان بندی‌های فعلی کار مشکل شده است. به همین علت بر سر رنگ‌آمیزی آذربایجان غربی و آذربایجان شرقی قشقرقی به‌پاشد که فقیر بناچار جلسه مشورتی را به‌حال اعتراض ترک کردم. بعد که آمدم دیدم اخوی و همشیره چون هر دو جوانند با هم کنار آمده‌اند و مام میهن را سرخاب غلیظی زده‌اند. ما هم حرفی نزدیم و کار تمام شد. با این‌که این گرفتاری‌ها ناراحتی می‌کند معهدا چون مربوط به "صنایع مستظرفه" است چندان عیبی ندارد. اما وای به حال کسی که بخواهد "تعلیمات اجتماعی" را تعریف کند. در این مواقع مجبورم از چیزهایی صحبت کنم که وجود خارجی ندارد. فی‌المثل از طرز رفتار در کتابخانه‌های ملی (جای بسی خوشحالی است که مؤلفان کتاب برای این‌که خواننده کُندذهن را متوجه این حقیقت کنند، عکسی از یک کتابخانه فرنگی با شکل و شمایل مراجعان فرنگی چاپ کرده‌اند)؛ یا این‌که لازم می‌شود درباره "وظایف انجمن شهر" شرح کشفی بدهم. ملاحظه فرمایید:

۳. تصویب معاملات و نظارت در آن‌ها اعم از خرید و فروش و مقاطعه و اجاره و استجاره به نام شهر با دینظرگرفتن صرفه و صلاح و با رعایت اصول مناقصه و مزایده بر طبق قانون محاسبات عمومی.

همشیره معنی هیچ‌یک از این اصطلاحات را نمی‌داند و معلوم می‌شود که معلم هم به آن‌ها گفته باید حفظ کنید و بیایید امتحان بدهید. ولی او اصرار دارد که معنی این قلمبه‌ها را بداند. ناچار می‌نشینم و نیم ساعت درهم و برهم می‌گویم تازه آخرش متوجه می‌شوم که چه لزومی دارد انسان اجزای چیزی را بشناسد که کل آن اصلاً وجود خارجی ندارد. می‌بینید که این جا حق با معلم است.

خلاصه این‌که وقتی همشیره از مدرسه می‌آید کار اجباری اهل بیت شروع می‌شود. یک دفعه تمرین انگلیسی است و دفعه دیگر دستور زبان عربی؛ و ما

هم مجبوریم حوصله داشته باشیم و همه این کارها را انجام دهیم. فی‌المثل یکی از ده‌ها جدولی که فقیر باید حفظ کنم (تصدیق می‌کنید که برای آدمی به سن و سال من قبیح است که بخواهد چیزی را که خودش بلد نیست از روی کتاب از خواهر کوچکش بپرسد) این است:

فعل و معنی

صیغه

تکتبون می‌نویسید شما مردان، صیغه مضارع جمع، مخاطب، مذکر، تاء اولش حرف مضارع، واو و نون جمع مذکر.

تکتبان یا مریمان، می‌نویسید شما ای دو مریم، صیغه مضارع تننیه، مخاطب مؤنث، تاء، حرف مضارع و الف و نون علامت تننیه است.

تکتبین می‌نویسی تو زن، صیغه مضارع مفرد مخاطب، مؤنث، تاء حرف مضارع و یا و نون علامت مضارع و الف و نون علامت تننیه است.

تکتبن می‌نویسیم شما زنان، صیغه مضارع جمع، مخاطب، مؤنث، تاء حرف مضارع و نون علامت جمع مؤنث است.

اکتب می‌نویسم، صیغه مضارع متکلم وحده است همزه آن علامت مضارع است.

نکتب می‌نویسیم، صیغه مضارع متکلم مع‌الغیر است و نون علامت مضارع است.

ملاحظه می‌کنید که حفظ کردن این‌ها از آب خوردن هم ساده‌تر است.

این‌ها که عرض کردم مبادا خیال کنید که همشیره شاگرد تنبلی است. حاشا و کلاً اتفاقاً شاگرد اول است. ولی درس و مشق زیاد است و فرصت کم؛ ناچار باید دیگران را به‌کار کشید.

از این‌ها که بگذریم قضیه انشانوشتن هم ما را به‌ستوه آورده است. بدبختی این است که همشیره به‌عکس همسالانش اهل مطالعه است و کتاب خوب هم وقتی فرصت کند زیاد می‌خواند. این است که در انشانوشتن کمیتهش لنگ

است. دلیلش خیلی ساده است. او می‌تواند خوب چیز بنویسد ولی نه معلم و نه شاگردان این حرف‌ها را نمی‌پسندند و به قول خودش انشایی که کم‌تر از پانزده تا "آه" و "هرگز" داشته باشد و فیلم و سترنی که کم‌تر از دو هزار سرخ‌پوست در آن کشته شوند، به نظر این‌ها نه انشا است و نه فیلم! ناچار هفته‌ای یکبار جلسه‌ی مشورتی برای نوشتن مبتذل‌ترین انشای ممکن در خانه‌ی ما تشکیل می‌شود: طفلی برهنه‌ی یتیمی در شب سرد زمستان، آه ای محبوب من کجا می‌روی، امید ای اختر درخشنده، ای جغد شوم، هرگز ترا فراموش نمی‌کنم و فلک غدار و چرخ ستمکار را روی هم می‌ریزم و تحویل همشیره می‌دهیم. فردا خبر می‌آورند که خانم معلم آن‌ها را بهترین قطعه‌ی ادبی تشخیص داده است و شاگردان آه کشیده‌اند و در غمی لذت‌بخش فرورفته‌اند و خلاصه این‌که بحث مفصلی درباره‌ی نبوغ همشیره درگرفته است.

واقعۀ قابل ذکر دیگر این است که چند روز پیش یکی از کتاب‌های همشیره را ورق می‌زدم (البته نه به قصد جاسوسی) و برخلاف انتظار دیدم هفت-هشت تا عکس 'الویس پریسلی' لای کتاب است. پرسیدم این‌ها را برای چه جمع می‌کنی؟ گفت تو خیال می‌کنی که من آن قدر احمقم که به این پسرۀ قرتی جَعَلَقَ علاقه داشته باشم؟ من 'الویس' می‌دهم عوضش 'یول' می‌گیرم!

معلوم شد که ایشان چون روشنفکر تشریف دارند عکس‌های الویس پریسلی را به دخترهای مبتذل می‌دهد و عوضش عکس یول برینر می‌گیرد. خلاصه این‌که "مبادلات فرهنگی" مقدار زیادی از وقت و فکر "نونهالان وطن" را گرفته است. چه بکنند؟ با پسر همسایه‌شان تماسی ندارند ناچار رنگین‌نامه می‌خوانند و عکس قرتی‌های ماوراء بحار را زیر متکای شان می‌گذارند؛ و باز چه خوشبختم من که مرد محبوب خواهرم قرتی نیست و هنرپیشه است و در خانه‌ام به روی رنگین‌نامه بسته!

درد دیگری که داریم این است که رادیو در خانه‌ی ما درست تحت اختیار همشیره است. هروقت می‌خواهیم پیچ رادیو را بچرخانیم و یک ایستگاه خارجی را بگیریم داد و فریادش بلند می‌شود که آقا می‌خواهم داستان گوش کنم. بحمدالله برنامه‌های رادیو هم که همه مسابقه است و داستان؛ و همشیره

با این که به این حرف‌ها علاقه‌ای ندارد ناچار است همه را گوش کند، چون اگر شاگرد مدرسه‌ای تمام داستان‌های دنباله‌دار رادیو را گوش نکند و در بحث‌های پایان‌ناپذیری که در مدرسه از این بابت درمی‌گیرد صاحب‌نظر نباشد کلاهش پس معرکه است و تنها و بی‌کس می‌ماند. آن‌طور که خودش می‌گوید اولین بحثی که صبح زود در مدرسه شروع می‌شود این است که دیشب اسپندیوس چگونه معشوقه برادرش را فریب داده، یا رابطه عاشقانه راهب دیر سنت کاترین با فلان دختر تارک دنیا به کجا رسیده است. بعد از تعریف آنچه دیشب گذشته است، شاگردان شروع می‌کنند به پیش‌بینی آنچه اتفاق خواهد افتاد. تقریباً همه حدس می‌زنند که اسپندیوس در امر خیری که در پیش دارد موفق می‌شود و راهب دیر سنت کاترین نیز فردا شب با دختر تارک دنیا بساط عیش و نوشی خواهد داشت و در نتیجه "شنوندگان گرامی" دقایقی چند در تخیلات لذت‌بخش فرو خواهند رفت.

پس از این که این بحث تمام شد "تمرینات هنری" شروع می‌شود و نوباوگان وطن سعی می‌کنند از آخرین دلچکی که جمعه پیش در رادیو مثلاً صدای شتر پابه ماه را درآورده تقلید کنند.

زنگ را که می‌زنند شاگردان با عجله اخبار مربوط به فلان مطرب را به گوش هم می‌رسانند. (چنان که می‌دانید خوشبختانه این قسمت از برنامه طفلان دبستانی با طول و تفصیل بیش‌تری در خانواده‌های خوانندگان عزیز و شنوندگان گرامی اجرا می‌شود و جای هیچ‌گونه نگرانی نیست.) زنگ اول "شرعیات" دارند.

این که ما چه خون‌دلی می‌خوریم تا همشیره عزیز در "شرعیات" درنماند داستانی است که باید حتماً تعریف کنم، چه این عقده کهنه‌ای است که اگر گشوده نشود برای سلامت افراد خانواده ما بسیار خطرناک است.

سال‌هاست ما گرفتار این دردیم و همیشه بحث بر سر انواع غسل‌های واجب و مستحب، روزگارمان را سیاه کرده است. مثلاً همشیره می‌آید و می‌پرسد، غسل جنابت چیست؟ مادرم نگاهی به من می‌کند و من هم چون "خجالتی" هستم قرمز می‌شوم. می‌پرسم، مگر معلم شما این چیزها را برای شما

معنی نمی‌کند؟ جواب می‌دهد: معلم گفته بروید از مادرتان پرسید! می‌بینید که تنها من خجالتی نیستم بلکه معلم شریعات هم خجالتی است. اگر باور ندارید بروید این سؤال را از وزیر معارف بکنید. خواهید دید او هم خجالتی است. مثلاً ملاحظه فرمایید:

مفطرات یا مبطلات روزه: ۱. و ۲. خوردن و آشامیدن (خواه معتاد چون نان و آب؛ و چه غیرمعتاد چون خاک و شیره درخت) ۳. رساندن گرد و خاک بر حلق ۴. بر خدا و پیغمبر و ائمه دروغ بستن ۵. سرزیر آب فروبردن ۶. اماله کردن به مایع ۷. قی کردن.

(بقیه مفطرات در رساله عملیه دیده می‌شود.)
نقل از صفحه ۱۱۹ شریعات کلاس اول متوسطه.

چه سزی است که در این مملکت آدم با هرکس درباره فقره ششم صحبت می‌کند فوراً طرف "خجالتی" می‌شود، درحالی‌که یک شاگرد کلاس اول متوسطه با زبان فصیح در این باره بحث می‌کند؟
(از نوادر روزگار آن‌که عکس‌های 'الویس' را فقیر درست در کنار همین صفحه ۱۱۹ پیدا کردم.)

اما شجاعت شاگرد کلاس اول متوسطه به هیچ وجه عجیب نیست، زیرا او در کلاس‌های ابتدایی در این مورد تعلیمات لازم را دیده است. مثلاً در کلاس ششم او طریقه پاک کردن انواع نجاسات را خوانده است و من فقط فهرست آن را نقل می‌کنم:

پاره‌ای از نجاسات از این قرارند: ۱. و ۲. بول و غایط انسان و هر حیوان حرام‌گوشت که صاحب خون جهنده باشد ۳. خون از انسان و هر حیوانی که صاحب خون جهنده باشد ۴. و ۵. سگ و خوک صحرائی و نه دریایی ۶. مشرک ۷. خمر و امثال آن که روان و مست‌کننده باشد ۸. فقاغ یعنی شراب جو ۹. آب انگور را که بجوشد پیش از آن‌که دو تالش بخار شده

باشد بعضی از فقیهان نجس می دانند و پس از آن که دوثلثش تبخیر شد پاک است.

نقل از چاپ صدویست و چهارم تعلیمات دینی
سال پنجم و ششم دبستان ها.

طبق برنامه جدید وزارت فرهنگ

به علاوه راقم سطور توجه خوانندگان عزیز را به یک نکته جلب می کند و آن این است که در قرن ما "حوادث غیرمترقبه" زیاد روی می دهد. بنابراین کاملاً ممکن است که یک طفل دبستانی ناگهان در شرایطی قرار گیرد که مجبور شود مرده ای را غسل بدهد یا لاقل این امر خیر را به دیگری بیاموزد. در این صورت طفل دبستانی ما طبق برنامه جدید وزارت فرهنگ با مهارت مرده شوی یک شهر طاعون زده چنین خواهد کرد:

احتضار: واجب است در موقع جان دادن، محتضر را رو به قبله قرار داده به پشت بخوابانند و پاهایش را به سمت قبله بکشانند و مستحب است که کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله اقرار به ولایت ائمه علیهم السلام را به او تلقین کنند و سوره یس و الصافات را بخوانند.

غسل: هر میت مسلمان را واجب است که بعد از شستن، سه غسل بدهند. نخست به آب سدر، دوم به آب کافور، سوم به آب خالص. مستحب است که در حالت غسل، میت را به طریق احتضار بخوابانند و در زیر سقف غسل دهند و غتال در جانب راست باشد. اگر بدن میت طوری باشد که به واسطه غسل متلاشی گردد باید او را تیمم دهند و درحالی که سدر و کافور یافت نشود هر سه غسل را باید با آب خالص داد. مرد را باید مرد بشوید و زن را زن، مگر زن و شوهر که هریک می تواند دیگری را غسل دهند و پس از غسل واجب است که هفت موضع او را که

پیشانی و دو کف دست و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پا باشد کافور بمالند.

البته به دنبال مطالب بالا "طریقه گزاردن نماز میت" و دفن و بقیه قضایا مفصلاً به رشته تحریر درآمده است. از این نوع مطالب در "شرعیات" اطفال دبستانی زیاد است و حق هم همین است. آیا در میان این همه حوادث شگفت انگیز که در بیست و چهار ساعت در گوشه و کنار جهان روی می دهد ممکن نیست مثلاً یک "فرنگی مُغرض" بی مقدمه از یک طفل مسلمان کلاس پنجم دبستان سؤال کند افعال حج چیست و عمره تمتع چه معنی دارد؟ روشن است که کاملاً امکان دارد و هیچ دلیل قاطعی در دست نیست که چنین امری بارها واقع نشده باشد. در این صورت کودک نابغه ما که "چاپ صد و بیست و چهارم. . ." را خوانده است بی آن که خود را ببازد یا کسره ای را به جای فتحه ای تلفظ کند بدین گونه فرنگی مُغرض را از فصاحت کلام خود مبهوت خواهد ساخت:

أفعال عمره پنج است:

۱. احرام ۲. طواف ۳. نماز طواف ۴. سعی بین صفا و مروه ۵. تقصیر

أفعال حج چهارده چیز است:

۱. احرام ۲. وقوف به عرفات ۳. وقوف به مشعر الحرام ۴. افاضه از مشعر به منی ۵. رمی جمره عقبی ۶. نحر ۷. حلق یا تقصیر ۸. طواف زیارت ۹. دو رکعت نماز طواف ۱۰. سعی میان صفا و مروه ۱۱. طواف نساء ۱۲. دو رکعت نماز طواف نساء ۱۳. مَبِیت به منی ۱۴. رمی جمرات سه گانه.

البته در صورت لزوم کودک نابغه ما می تواند بقیه مطالب مربوط به مراسم حج را بهتر از هر حاجی کارکشته ای برای طرف تعریف کند. این طفل دبستانی گرچه بسیار مؤثر به نظر می آید ولی مثل اطفال دیگر کمی ماجراجوست و بنابراین هیچ بعید نیست که شبی از شب ها (در حدود

ساعت هشت و نیم یا ده و نیم) مثلاً تحت تأثیر عشوه‌گری‌های راهبه دیر سنت کاترین سر به کوه و بیابان بگذارد و بر خوانندگان عزیز پوشیده نیست که در شن زارهای سرزمین گل و بلبل قافله‌های شتر پایه‌پای موشک‌های قاره‌پیما در حرکتند و بی هیچ منتهی‌آخرین اختراعات علم و صنعت را به شهرهای وطن عزیز می‌رسانند.

طفل دبستانی ما درحالی‌که سعی می‌کند با سرانگشت خیال لباده سیاه را از روی سینه برجسته راهبه محبوبش بردارد (و علی‌القاعده این راهبه صورت و اندامی شبیه 'بریژیت باردو' دارد) ناگهان خود را با قافله‌ای روبه‌رو می‌بیند. (توضیح این‌که طفل معصوم از مدتی پیش صدای زنگ شتر را می‌شنیده است ولی خیال می‌کرده صدای ناقوس است که به او خیر مقدم می‌گوید. چه می‌شود کرد؟ طفل جایز الخطاست.)

باری، آثار پریشانی از ناصیه قافله سالار و دیگر کاروانیان هویدا است. از میان بحث‌های پرشوری که میان اهل قافله درگرفته است کودک نابغه ما کلمات زکوة، نصاب، و شتر را به وضوح می‌شنود و به فراست درمی‌یابد که صاحب قافله می‌خواهد زکوة بدهد ولی نصاب شتر را نمی‌داند. معلوم می‌شود این بدبخت‌ها "چاپ صدویست و چهارم..." را نخوانده‌اند، ولی حل این مسئله برای طفل دبستانی ما حتی از مجسم کردن ران‌های سفید راهبه دیر سنت کاترین نیز ساده‌تر است. طفلک سلامی می‌کند و علیکی می‌شنود و در میان حیرت کاروانیان مسئله را به شرح زیر حل می‌کند:

نصاب شتر. شتر دوازده نصاب دارد: پنج نصاب اول هر یک پنج است که در هر پنج شتر باید یک گوسفند داده شود و در هر ۲۵ شتر ۵ گوسفند.
 ۶. ۲۶ زکوتش یک ماده شتر یک سال تمام ۰.۷ ۳۶ زکوتش یک ماده شتر دو ساله ۰.۸ ۴۶ زکوتش یک ماده شتر سه سال تمام ۰.۱۰ ۷۵ زکوتش دو بنت لبون (شتر ماده دو سال تمام) ۰.۱۱ ۹۱ زکوتش دو حقه (شتر ماده سه سال تمام) ۰.۱۲ ۱۲۱ زکوتش در هر پنجاه شتر یک ماده شتر سه ساله (حقه) یا در هر چهل شتر یک ماده شتر دو ساله.

سپس این نونهالی میهن به مصداق امر به معروف و نهی از منکر کاروانیان را با اصول و فروع دین آشنا می‌سازد و در معاملات شان نظارت می‌کند و چون محضرداران سپیدموی کارها را به راه می‌اندازد. (توضیح این‌که طفل دبستانی شرایط بایع و مشتری و انواع خیارات را مانند خیار مجلس، خیار حیوان، خیار شرط، خیار تأثیر ثمن، خیار غبن، خیار رؤیت، خیار عیب، خیار تدلیس، خیار شرکت، خیار تعذر تسلیم و خیار تقلیس را از "چاپ صد و بیست چهارم...". به خوبی فرا گرفته است.)

در لحظه‌ای که نونهالی میهن می‌خواهد قافله را ترک کند و راه خود در پیش گیرد قافله سالار به اطلاع او می‌رساند که سال آینده به حج خواهد رفت. طفل معصوم نگاهی به هیکل زورمند قافله سالار (که آثار مردانگی از ناصیه اش هویدا است) می‌اندازد و سر به گوشش می‌گذارد و چنین می‌گوید:

طواف زیارت پس از تراشیدن سر یا تقصیر در روز عید قربان باید به مکه برگشته اولاً طواف حج و نماز آن را مانند عمره به جای آورد؛ ثانیاً سعی میان صفا و مروه و طواف نساء با دو رکعت نماز به جای آورد.
تبصره: پس از این طواف، زن به شوهر حلال می‌شود.

دعای خیر کاروانیان همراه طفل معصوم است و امید می‌رود که به کعبه مراد برسد، چه او طرز تعیین قبله را هم توسط قطب‌نما و هم از روی ستارگان فرا گرفته است و در جهت یابی در نمی‌ماند.

*

از این سفر روحانی بگذریم.

وقتی آدم شاگرد مدرسه در خانه داشته باشد ناچار باید جورش را بکشد. معلم بلد نیست درس بدهد یا اگر بلد باشد نمی‌رسد شصت-هفتاد شاگرد را راه بیندازد. این است که چوبش را من باید بخورم. مجبورم افعال بی‌قاعده زبان انگلیسی و دستور زبان عربی و قرائت قرآن و فیزیک و شیمی و بهداشت و

خواص نجاسات و طریقه طهارت و نماز میت را بدانم، استان‌های میهن عزیز را رنگ کنم، هفته‌ای یک قرآن در دست "طفل یتیمی در شب سرد زمستان" بگذارم، خیارچنبر بکشم و وظایف انجمن شهر را توضیح دهم و آخر سر هم رأی بدهم که 'الویس پریسلی' اسافل اعضایش را بهتر می‌جنباند یا یک نره خر دیگر.